

تأثیر قرآن در محتوای گفتگوهای مثنوی مولانا با تکیه بر داستان موسی(ع)

عاشور حسن زاده عرب^۱، فریدون طهماسبی^۲، فرزانه سرخی^۳، علی محمد گیتی فروز^۴

^۱ گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

^۲ گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

^۳ گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

^۴ گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مرکز اهواز

نویسنده مسئول:

فریدون طهماسبی

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای (سال هفتم)
شماره ۲۴ / تابستان ۱۴۰۰ / ص ۴۵-۵۶

چکیده :

شالوده اصلی این مقاله، بررسی محتوایی داستان حضرت موسی(ع) در مثنوی معنوی با محور گفتگو و میزان تأثیر پذیری آن از قرآن است. اتفاقات زندگی موسی(ع) در بیش از ۳۰ سوره و بیشتر از سایر داستانها در قرآن ذکر شده است. مولوی نیز به تبعیت از قرآن در جای جای مثنوی از داستان حضرت موسی(ع) برای بیان مقاصد عرفانی خود استفاده کرده است. او با شاخ و برگ دادن و ایجاد گفتگوهای خاص از زبان شخصیت های مختلف که بیشتر زبان حال خود اوست از سرگذشت حضرت موسی (ع) برای موارد متعدد بهره گرفته است. این مقاله برآن است تا با بررسی گفتگوهای قرآن و مثنوی میزان تأثیر پذیری مولانا در روش بیان گفتگو را با تکیه بر تفاسیر و روش روایت گری داستان مقایسه و بیان کند. و نشان دهد هدف مولانا از بیان این گفتگوهای نسبتا بلند استدلالی، عقلانی و ارشادی نشأت گرفته از نگاه تعلیمی، آموزشی، کلامی و اعتقادی است.

کلید واژه : قرآن، مثنوی، موسی، گفتگو

مقدمه :

یکی از شیوه های هنری موثر و کلیدی در القا آموزه های دینی در قرآن کریم و همین طور مثنوی شیوه روایت گری استدلالی بر اساس گفتار و گفتگو در داستان است. مولانا به پیروی از قرآن، مثنوی را از قصه سرشار کرده است. و همانند قرآن با هدف الگو سازی، داستان های پیامبران را آورده تا پیام خود را در لابه لالی گفتگوی شخصیت ها و حوادث داستانی بیان کند. وی با ایجاد موقعیتهای خاص بین خود و راوی و بیان سوال و جواب، وارد گفتار با خویشتن می شود. به همین دلیل در این مقاله از واژه گفتگو برای طرح این موقعیتهای استفاده شده است.

گفتگوها در قصه های قرآنی در حکم یک وسیله برای ارائه و بیان اهداف نهفته کلام وحی است. از این روی روایت قصه در قرآن در راستای هدف سوره قرار دارد. مولانا نیز با توجه به این شیوه و با رعایت جنبه ها و عناصر داستانی متعارف و طرح گفتگو به بیان عقاید و نگرش خود می پردازد.

سوال تحقیق :

۱. آیا مولانا از چارچوب گفتگوی موسی (ع) در قرآن برای بیان مقاصد عرفانی استفاده کرده است؟
۲. جایگاه گفتگو در قرآن و مثنوی چه تفاوتی با هم دارد؟

فرضیه تحقیق :

۱. بسیاری از قصص در قرآنی و مثنوی بر اساس گفتگو شکل گرفته اند.
۲. بیان قصه موسی (ع) در قرآن و مثنوی از لحاظ گفتگو، محتوا، روش استدلال و شیوه اشاره مشابه است.

پیشینه تحقیق :

در مورد گفتگو کتب و مقالات بسیاری یافت شد که هر کدام به صورت جداگانه به بررسی موضوع گفتگو پرداخته اند در ذیل به اختصار به برخی از آنها که با موضوع این مقاله همخوانی دارد اشاره می شود.

گرچی مصطفی در مقاله ای با عنوان گفتگوی فرهنگ ها و تحلیل مؤلفه های آن در مثنوی معنوی کوشیده است ضمن نقد دیدگاه فلاسفه ای چون افلاطون، بوهر، باختین در عرصه گفتگو "دیالوگ" به پیشینه حیات گفتگو بپردازد و در پایان به برخی از مؤلفه های گفتگوی فرهنگها و تمدنها نظیر آزادی، عدالت، اخلاق، در ادبیات فارسی با تأکید بر مثنوی مولانا اشاره کند.

خلیلی جهان مریم، محمودی فاطمه در مقاله ای با عنوان گفتگو در حکایت خلیفه و اعرابی در سه روایت مثنوی، مصیبت نامه و جوامع الحکایات سعی کرده اند برتری هنری مولوی بر مآخذی که از آنها استفاده کرده است به اثبات برسانند و به این نتایج برسند که گفتگو در مثنوی علاوه بر خلق شخصیت ها و بیان احساسات و عواطف و افکار آنها، نشانه شناخت درست مولانا از روحیات اقشار مختلف جامعه است.

آنچه این مقاله را از دیگر نوشته ها جدا می کند نگاهی است که به قصه ای حضرت موسی (ع) در مثنوی با محور گفتگو و میزان تاثیر پذیری آن از قرآن است. نویسنده کوشیده است با بررسی وقایع و گفتگو های پیش آمده در دو منبع به بررسی تاثیر گفتگو و استفاده مولانا از شکل و شیوه بیان قرآن بپردازد.

عناصر داستان

از آنجا که اغلب مضامین ادب فارسی چه با مضامین اخلاقی، عرفانی و چه مضامین حماسی، غنایی در قالب داستان نقل شده؛ پس شایسته است که بدین آثار از نظر داستانی نگریست و ساختار و عناصر داستانی آن را مورد بررسی و تحلیل قرار داد. میان اهل فن و نویسندگان در مورد تعداد و ترکیب عناصر بنیادین داستان اتفاق نظر وجود ندارد. به عنوان مثال: داستان دربردارنده چند عنصر اصلی است: پیرنگ، شخصیت، معنا، روایت و زاویه دید. (میرصادقی، ۱۳۹۴)

بسیاری از صاحب نظران شخصیت را مهم ترین عنصر داستان دانسته اند. حال در این میان آنچه از دیدگاه این پژوهش مهمتر است شیوه پرداخت شخصیت است که یکی از بهترین و مهمترین شیوه ها، ایجاد گفتگو میان شخصیت هاست و اینکه شخصیتها چه می گویند و چگونگی بیان و ایجاد گفتگوها در میان آنها در امر پیش برد داستان چه تاثیری دارد.

گفتگو (dialogue)

« گفت و گو به معنای مکالمه و سخن گفتن با هم و رد و بدل کردن عقاید و افکار است و در شعر، داستان و نمایشنامه به کار برده می‌شود. » (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۴۶۸)

انواع گفتگو :

الف - انواع گفتگو به لحاظ مخاطب:

گفتگوهای پیامبران با اقوام خود، مؤمنان، کافران ؛ گفتگوی پیامبران با مشرکان ، نمونه ای از این گفتگوهاست. از دیگر موارد، گفتگوهای مردم (اشخاص) با پیامبران و با یکدیگر است. در قرآن کریم، گفتگوهای متعددی بین اهل بهشت و دوزخ، کافران در روز قیامت، عاقلان و سفیهان ، گزارش شده است. در گفتگوهای پیامبران با اقوام خود، نهایت ادب، تواضع، شجاعت و سعه صدر به چشم می خورد. نمونه های متعددی از این برخوردها، در داستان ها و سرگذشت اقوام گذشته در قرآن، آمده است.

ب - انواع گفتگو به لحاظ روش: گفتگوهای تبلیغی، گفتگوهای ارشادی، گفتگوهای استدلالی (کریمی نیا، ۱۳۸۳ ش ۹) با دقت در آیات می توان انواع متعددی از گفتگوها را مشاهده کرد. هر چند غالب آیات قرآن از نوعی گفتگو، سؤال و جواب و یا سؤالات در تقدیر حکایت دارد؛ اما در یک نگاه کلی می توان به نمونه هایی از این گفتگوها اشاره کرد:

۱. **گفتگوهای تبلیغی:** پیام های هدایتی و برنامه های خداوند از طریق پیامبران به مردم ابلاغ گردیده است. از جمله فرستان حضرت موسی (ع) برای دعوت از فرعون به پرستش خداوند.

۲. **گفتگوهای ارشادی:** در این آیات، لحن کلام، با هدف پیامگذار، هماهنگی دارد و با نرمی همراه است.

۳. **گفتگوهای استدلالی:** مهم ترین بخش گفتگوهاست. در بسیاری از آیات قرآن و مناظرات پیامبران استفاده از استدلال مورد تأکید قرار گرفته و با ذکر دلایل عقلانی ، طرف مقابل دعوت به تفکر شده .

جایگاه گفتگو در قرآن و مثنوی :

بسیاری از قصه های پیامبران در قرآن بر اساس گفتگو شکل گرفته اند مانند : خضر و موسی ، موسی و فرعون و ساحران. در قرآن خداوند در نقش قصه گو است که داستان پیامبران پیشین را برای محمد (ص) بیان می کند با این فرض که پیامبر اکرم کلیت قصه را می داند به همین دلیل قصه های قرآن گاهی از میانه داستان آغاز می شوند. و اینگونه برخورد راوی با مخاطب در قرآن گفتگوهای شگفت انگیزی را در قرآن به وجود می آورد که گاهی پیچیدگی خاصی را ایجاد می کند. در مثنوی نیز مولانا در قصه های پیامبران با توجه به آشنایی مخاطب با قرآن به شیوه ای اشاره ، وارد روایت و گفتگو می شود .

مولانا استاد گفتگوی استدلالی است که این استدلال ها با تمثیل همراه است در هر یک از شش دفتر مثنوی می توان یک گفتگوی مناظره شکلی که با استدلال عمیق مولانا همراه است را مشاهده کرد . به طور مثال در دفتر سوم مثنوی قصه موسی و فرعون به عنوان دو مظهر حقانیت و قدرت با هم گفتگو و مناظره می کنند. و در دفتر چهارم موسی به عنوان مظهر عقل و فرعون به عنوان مظهر وهم به گفتگو می پردازند. در مثنوی گفتگو های خداوند و پاسخ گفتن او ، همانند گفتگوی موسی و شبان از جذاب ترین و خاص ترین جلوه های گفتگو در مثنوی است.

قصه ها حجم چشمگیری از مثنوی را شامل می شود. بدون شک مولانا در قصه پردازی متأثر از قرآن است. گفتگو رکن اصلی داستانهای مثنوی اوست . در خلال این گفتگوها مولانا آرا و اندیشه های خود را درباره موضوعات همانند : توکل، جبر، اختیار، قضا و قدر... بیان می کند و نظر خود را گاهی با اشاره و گاهی آشکار بیان می کند . می توان ادعا کرد بخش عظیمی از ابیات مثنوی را گفتگوهای تشکیل می دهند که میان شخصیت های داستان صورت گرفته است .

مولوی در ضمن داستان هدهد و سلیمان جهان هستی را تنها در سایه گفت و گو و نطق، هم زبانی هم دلی مخلوقات با آفریدگار پابرجا و برقرار می یابد.

همزبانی ، خویشی و پیوندی است مرد با نا محرمان چون بندی است

ای بسا هندو و ترک همزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است (۱۲۰۷/۱ تا ۱۲۰۵)

این سخن همچون ستاره است و قمر لیک بی فرمان حق ندهد سمر (۱۰۴/۶)

برقراری گفتگو در بین شخصیت های داستان ها، تغییر لحن کلام به مقتضای مقام و موقعیت شخصیت ها و توصیف صحنه ها در قرآن کریم را می توان از جمله سر مشق ها مولانا بر شمرد که او در بیان داستان های قرآنی در مثنوی نیز از آنها استفاده کرده است. در بسیاری موارد گفتگوها بخشی از ساختار داستان را شکل می دهد و برای این منظور طرح می شود تا خصوصیات روانی شخصیت ها و امیال و آرزوهای انسانی آنان را در پیوند با جهان و زندگی و ضعف و قوت های روحی او تصویر کند (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۲۷۶).

باید به این نکته نیز توجه کرد که روایتهای قرآنی در حکم یک وسیله برای بیان اهداف نهفته کلام وحی است. از این روی روایت داستان در قرآن کریم در راستای هدف سوره قرار دارد. هدف مولانا نیز از ایجاد گفتگو بیان آرا و اندیشه های کلامی خود در داستان است.

مولانا سخت به ظاهر قرآن اعتقاد دارد و از مجرای معانی ظاهری به معانی باطنی راه می جوید. «مولانا نفوذ در باطن آیه را مجوز عدول از ظاهر آن نمی یابد و از این حیث تفاوت بارزی با تاویل فلسفی و باطنی دارد و آنچه در مثنوی در تاویل آیات می آید نیز از همین مقوله است؛ در عین توجه به ماوراء ظاهر، تأمل در ظاهر را نیز نفی نمی کند.» (زرین کوب، ۱۳۶۸، ۳۴۷).

حرف قرآن را بدان که ظاهر است زیر ظاهر، باطنی بس قاهر است (۴۲۴۴/۳)

موسی (ع) :

موسی بن عمران، پیامبر بنی اسرائیل در زمان فرعون و صاحب شریعت و فاتح و ناجی ملت یهود است. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۷۷۷) موسی لفظ عبری است بمعنی از آب گرفته شده. ظاهراً از آن جهت است که مأثوران فرعون او را در بچگی از آب گرفتند. (خزائلی، ۱۳۸۹: ۶۱۷) حالات و داستان حضرت موسی (ع) در قرآن مجید بیشتر از حالات دیگر پیغمبران ذکر شده و دلیل آن اصطحاکاک بیشتر مسلمانان با یهود و لجاجت آنان در مقابل قرآن بوده.

نام حضرت موسی (ع) در قرآن ۱۳۶ بار تکرار شده است و در ۳۳ سوره از قرآن کریم به جریان زندگی او پرداخته شده است. بطور مختصر بر مبنای تفاسیر قرآن محور اصلی گفتگوی موسی به شرح زیر است که در هر کدام از این محورها حضرت موسی (ع) به نحوی با شخصیت ها موجود گفتگوی داشته است:

۱. فرار موسی از مصر به خاطر کشتن قبطی در حمایت از سبطی ۲. آمدن به طرف مدین و گفتگو با نفس خود ۳. گفتگو با دختران شعیب
 ۴. گفتگو با حضرت شعیب (ع) و چوپانی ۵. رسالت موسی در حین بازگشت به سمت مصر و گفتگو خدا با موسی (ع) ۶. خروج از مصر و عبور از نیل غرق شدن فرعونیان ۷. حرکت در صحرای سینا و نزول من وسلوی و درخواست سیر و عدس از طرف قوم بنی اسرائیل
 ۸. بت پرستی و سرگردانی ۴۰ روزه در تیه مصر ۹. میقات ۴۰ روزه موسی (ع) در کوه طور و آوردن الواح تورات ۱۰. سامری و ساختن گوساله ۱۱. ملاقات موسی و خضر ۱۲. کشتن گاو ۱۳. دعای موسی (ع) در حق قارون و به خاک فرو رفتن او و گنج هایش.
- "داستان موسی (ع) در مثنوی معنوی بازتابی گسترده یافته است. مولوی برای بیان سیر سالک از شریعت و طریقت گرفته تا حقیقت و یا به عبارتی طی مراحل فنا از تخیلی و تحلی تا جلی سیر زندگی موسی (ع) را از کودکی تا پیری بیان داشته است. موسی (ع) مثل مریدی است که در مقام توکل سیر می کند چه در زمانی که شیخ و رهنمای قوم خویش برای مدت طولانی حدوداً پنجاه ساله است و چه در زمانی که در برابر خضر قرار می گیرد تا برای رسیدن به علم لدنی در مقام صبر آزمایش شود. موسی (ع) در برابر دشمنانی چون فرعون و هامان و قارون و یاری الهی پیروز می گردد. هر کدام از این دشمنان مظهر شیطان و نفس هستند." (سیف، ۱۳۸۷: ۱۱۴)

بررسی محتوای گفتگوی موسی و فرعون :

با توجه به وجود بسامد بالای اشاره به گفتگوی حضرت موسی (ع) و فرعون در قرآن و مثنوی به بررسی این گفتگوها می پردازیم. روش گفتگوی حضرت موسی (ع) با فرعون در قرآن شامل هر سه روش تبلیغی، ارشادی و استدلالی است. قرآن در چند مورد در ضمن داستان موسی به ستمگری و طغیان فرعون اشاره می کند و در نهایت سرانجام تکبر و ظلم را نشان می دهد. قرآن آن پاره از زندگی فرعون را انتخاب می کند و به تصویر می کشد که به کار هدایت مردم می آید و می تواند مایه عبرت و پند گردد، نه همه زندگی او را. قصه ها در مثنوی نیز به سرگذشت گویی نمی انجامد هویت تاریخی پیامبران غالباً در روایت مولانا مورد بحث نیست. مولانا از روش قرآن در گفتگوهای ارشادی و تبلیغی برای به تصویر کشیدن گفتگوی موسی، فرعون و ساحران استفاده می کند اما در گفتگوهای استدلالی شیوه ای او چندان مطابقتی با قرآن ندارد.

گفتگوی فرعون با موسی (ع) از لحاظ مخاطب از جمله گفتگوهای اشخاص - کافران، منکران - با پیامبران است. و از لحاظ روش، بیانی استدلالی دارد.

موسی و هارون برای ارشاد و دعوت به خدا پرستی پیش فرعون آمده و رسالت خویش را بیان داشتند. آنان از جانب خداوند مأموریت پیدا کرده بودند که به زبانی آرام، قول آیین، محبت آمیز، قوی و با بر شمردن نعمت های الهی فرعون را متوجه یاد خدا نمایند.

موسیا در پیش فرعون زمن نرم باید گفت قَوْلًا لَیْنًا (۴/۳۸۱۵)

اما فرعون سخن آنان را نپذیرفت « فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى » (فرعون) گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!»

من که فرعونم ز خلق ای وای من زخم طلاس آن ربی الاعلای من (۱/۲۴۵۵)

مولانا با اشاره به این آیه به دیدگاه فرعون اشاره می کند و با گفتگوی استدلالی فرعون با خداوند همه را به یک وجود واحد بر می گرداند . مولانا معتقد است فرعون هم مانند موسی (ع) در درگاه خداوند نیایش می کند او هم بی نیاز از گفتگو با خداوند نیست ، تنها در ظاهر است که او ادعای خدای دارد به قول او هم موسی و هم فرعون مسخر مشیت خداوند هستند :

کفر و ایمان عاشق آن کبریا مس و نقره بنده آن کیمیا (۱/۲۴۵۷)

موسی و فرعون هر دو در پی یافتن راهی هستند. مولانا در عنوان ماجرا دلیل این امر را ناموس نشکستن بیان می کند. حافظ نیز این نکته را بیان کرده است :

گناه اگر نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش گو گناه من است (حافظ، ۱۳۶۸: ۷۶)

این ناموس نشکستن از تفکر اشعری سرچشمه می گیرد که با وجود اعتقاد به مشیت خداوند اعمالی را که بد می دانستند به خود نسبت می دادند تا دامن خداوند بدان آلوده نشود.

موسی و فرعون معنی را رهی ظاهر آن ره دارد و این بی رهی (۱/۲۴۴۷)

روز موسی پیش حق نالان شده نیم شب فرعون هم گریان بده (۱/۲۴۴۷ تا ۲۴۴۸)

مولانا در دفتر پنجم بار دیگر در مورد مفهوم این آیه می گوید.

گفت فرعونی : انا الحق ، گشت پست گفت منصوری : انا الحق و برست (۵/۲۰۳۵)

فرعونی با این چنین ادعای ذلیل و رسوا شد . اما منصور حلاج رستگار شد . مولانا می گوید میان این دو گفتار تفاوت بسیار است. زیرا فرعون از روی تکبر این سخن را گفت. در حالی که حلاج در مرتبه فنا این حرف را زد .

تو انا رب همی گوئی به عام غافل از ماهیت این هر دو نام (۵/۴۱۲۸)

گفتگوی فرعون با خداوند در مثنوی از جمله نمونه های گفتگو استدلالی است . اشاعره با تکیه بر آیه ۲۳ سوره انبیا «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» (خداوند) از آنچه انجام می دهد سؤال نمی شود، اما آنها (مردم، در انجام کارهایشان) مورد بازخواست قرار می گیرند. مکتب خود را بنا نهاده بودند ولی مولانا در این ابیات آیه ۱۶۵ سوره نسا را در ذهن داشته «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (پیامبرانی (را فرستادیم) که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا پس از پیامبران، برای مردم بر خدا حجّتی نباشد و خداوند همواره شکست ناپذیر و حکیم است. مولانا بر خلاف نظر اشاعره در مورد سوال بنده از خداوند با استدلال این آیه گفتگوی فرعون با خداوند را ترتیب داده است ؛ فرعون با روشی ظریف از زبان راوی با خدا سخن می گوید و از او سوال می کند.

کین چه غل است ای خدا بر گردنم و ر نه غل باشد که گوید من منم؟ (۱/۲۴۴۹)

زان که موسی را منور کرده ای مر مرا ز آن هم مکدر کرده ای (۱/ ۲۴۵۰ تا ۲۴۴۹)

« در بیشتر بخشهای مثنوی نمی توان مرزی میان گفتار راوی و شخصیت قصه رسم کرد؛ به ویژه ، در موضوعی که گفتار شخصیت ها به درازا می انجامد» (توکلی، ۱۳۸۹: ۱۸۳) . مولانا بر اساس تفکر اشعری و عرفانی می گوید که هم فرعون به حکم الهی ، فرعون شده و هم موسی به پیامبری رسیده است. او با گفتگوی دو طرفه مهارت خود را در پردازش داستان و شخصیت ها نشان می دهد و گاهی چنان زیبا و دل نشین از زبان گمراه ترین اشخاص استدلال می آورد که مخاطب هر بار راوی را در چهره ای نو می بیند . این شکل از گفتگو خداوند و انسان در چندین جای دیگر نیز تکرار شده که در همه این موارد گفتگوها آشکارا نشان از آموزه های اشعری دیده می شود.

فرعون در مقابل موسی و هارون تسلیم نشد نبوت آنها را تکذیب کرد و از پذیرش امتناع نمود و با کمال غرور گفت: «أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى» موسی آمده ای تا با جادوی خودت ما را از دیارمان بیرون کنی؟! ما هم سحری در مقابل سحر تو میاوریم روزی را معین کن که در آن روز گرد آئیم و با جادوگران ما مبارزه کن تا جواب جادوی تو را بدهند. (طه/۴۷-۵۹)

گفت فرعونش ورق در حکم ماست دفتر و دیوان حکم این دم مراست

مر مرا بخیرده اند اهل جهان از همه عاقلتری تو ای فلان؟

موسیا خود را خریدی هین برو خویشان کم بین به خود غره مشو

جمع آرم ساحران دهر را تا که جهل تو نمایم شهر را

این نخواهد شد بروزی و دو روز مهلت ده تا چهل روز تموز (۳/ ۱۰۸۲ - ۱۰۸۶) فرعون مأمورانی باطراف فرستاد تا عده زیادی ساحر از هر طرف جمع کرده به پایتخت آوردند فرعون قول داد که در صورت غلبه به موسی از مقربین درگاهش خواهند بود.

گفتگوی خداوند با موسی (ع) برای مهلت دادن به فرعون تا ساحران را جمع کند
حق تعالی وحی کردش در زمان مهلتش ده متسع مهراش از آن
این چهل روزش بده مهلت به طوع تا بکوشد او که نه من خفته‌ام
حیله‌هاشان را همه بر هم زنم وش و خوش گیرند و من ناخوش کنم
مهر پیوندند و من ویران کنم آن که اندر وهم نراند آن کنم
تو مترس و مهلتش ده دم دراز گو سپه گرد آر و صد حیلست (۳/ ۱۰۹۸ - ۱۰۹۲)
« قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ. قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ » (اعراف، ۱۱۳ - ۱۱۴) به اقبال تو شاه غالب آییم: چنان که در قرآن کریم است که ساحران گفتند: «يَعِزَّةُ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ» (شعراء، ۴۴) پس بگفتندش به اقبال تو شاه غالب آییم و شود کارش تباه

مولانا در دفتر سوم مثنوی در ضمن شرح مبارزه موسی (ع) عجز ساحران از مبارزه را به تصویر می کشد :
جان بابا چون که ساحر خواب شد کار او بی رونق و بی تاب شد (۳/ ۱۲۱۵)
گفتگوی موسی با ساحران در قرآن از جمله گفتگوهای ارشادی است که متضمن نزول عذاب در صورت دروغ بستن به خداست و بیانی تهدیدی دارد. موسی به ساحران فرمود: «وَيُلَکُمُ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتْکُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى» وای بر شما بخدا نسبت دروغ ندهید و با این آمادگی خود مرا مانند خودتان جادوگر قلمداد نکنید من مأموری از جانب آفریدگارم، خدا شما را با عذابی در این صورت خواهد کوبید هر که بخدا دروغ بزند زیانکار است.

ساحران گفتند: موسی تو اول سحر خود را بکار می‌بندی یا ما اول بکار بندیم؟ موسی گفت: نه شما اول بیاندازدید، «فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» مولانا در دفتر اول مثنوی - قصه تعظیم ساحران مر موسی - سبب نجات و هدایت ساحران را تعظیم و احترام آنان نسبت به حضرت موسی بیان می کند :

لیک موسی را مقدم داشتند ساحران او را مکرم داشتند
ز آن که گفتندش که فرمان آن تست گر تو می‌خواهی عصا بفکن نخست
گفت نی اول شما ای ساحران افکنید آن مکرها را در میان
این قدر تعظیم دینشان را خرید کز مری آن دست و پاهایشان برید
ساحران چون حق او بشناختند دست و پا در جرم آن درباختند (۱/ ۱۶۱۶ - ۱۶۲۰)
مولانا در جریان سحر ساحران با ژرف نگری خود به ماجرای ترس موسی (ع) به گونه دیگر نظر می کند و می گوید هر کس در راه خدا سیر نمی کند و از مسیر حق بیرون است باید بترسد نه پیامبری چون موسی. «قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (سوره طه آیه ۲۰) ما- خداوند - (به موسی) گفتیم: نترس! همانا تو خودت برتری.

نه ز دریا ترس ، نه از موج کف چون شنیدی تو خطاب «لا تخف»
«لا تخف» دان چونکه خوف دادحق نان فرستد چون فرستادی طبق
خوف آن کس کورا خوف نیست غصه آن کس را کش اینجا طوف نیست (۳/ ۴۹۶ - ۴۹۴)
خداوند به حضرت موسی (ع) فرمود : عصایت را بینداز تا به اژدها بدل شود ، اما مولانا می گوید تاویل آن این است که تن را رها کن و مراد از افکندن عصا تن آدمی است:

این درخت تن عصای موسی است که امرش آمد که بیندازش ز دست (۴/ ۲۰۰۵)
این روش استدلال بیانگر تفکر عرفانی مولانا نسبت به مسائل است. عصا در دم اژدها شد و همه آن ابزار را بکام خویش فرو برد جادوگران از دیدن آن دانستند که موسی ساحر نیست و مبعوث از طرف خدا و کارش معجزه است لذا به موسی ایمان آوردند.

کشتن گاو :

از جمله وقایع صحرای سینا داستان گاو کشی است که بنی اسرائیل در مورد پیدا کردن قاتل انجام دادند، آن ماجرا کاری بس مهم بود . « فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِعَصَاهُ كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ » (سوره بقره آیه ۷۳) پس گفتیم: قسمتی از گاو ذبح

شده را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند). خداوند اینگونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد، شاید تعقل کنید.

« اگر در تمام قصه های بنی اسرائیل در قرآن دقت نماییم در می یابیم که آنها قومی فرو رفته در مادیات بودند که جز لذایذ مادی و صوری به چیزی دیگر نمی اندیشیدند. لذا هیچ سخنی را نمی پذیرند مگر این که حس آن را تایید کرده باشد. » (طباطبای ج ۱، ۱۳۷۰: ۲۰۰)

این آیه مربوط به ماجرای قوم بنی اسرائیل که کسی را کشتند و آن را به گردن یکدیگر انداختند. مولانا این آیه را در ضمن داستان عاشق بخارایی در دفتر سوم می آورد . در پاسخ به آنان که او را از رفتن باز می داشتند :

گفت: من مستسقیم آبم کشد	گرچه می دانم که هم آبم کشد
هیچ مستسقی بنگریزد ز آب	گر دو صد بارش کند مات و خراب (۳۸۸۵/۳ - ۳۸۸۴)
گو بران بر جان مستم خشم خویش	عید قربان اوست و عاشق گاومیش
گاو اگر خسپد و گر چیزی خورد	بهر عید و ذبح او می پرورد
گاو موسی دان مرا جان داده بی	جزو جزوم حشر هر آزاده ای (۳۸۹۷/۳ - ۳۸۹۵)

استدلال مولانا از زبان شخصیت اصلی داستان : تو مرا مانند گاوی بدان که موسی (ع) به قومش گفت ذبح کنند تا به وسیله ی آن کشته ای ، جان دوبار پیدا کند. هریک از اعضای بدن من باعث زنده شدن آزاد مردی می شود. گاوی که موسی به قومش دستور داد ذبح کنند، وقتی ذبح شد، کوچکترین عضو او سبب شد که فردی که کشته شده زنده شود.

گاو موسی بود قربان گشته ای	کمترین جزوش حیات کشته ای (۳۸۹۸ /۳)
برجهید آن کشته ز آسیب ز جا	در خطاب اضربه بعضها (۳۳۹۸ /۳)

مولانا گاهی از آیات به صورت لفظی و گاهی معنوی استفاده می کند . گاه آیات به عنوان استدلال ، ارشاد و تبلیغ و اثبات آمده و گاه از باب تکریم ، استشهاد و تفسیر آیات و هنگامی دیگر به تاویل آنها در غالب گفتگو می پردازد .

یا کرامی اذبحوا هذا البقر	ان اردتم حشر ارواح النظر
از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان برزدم

مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم (۳۹۰۲/۳ - ۳۹۰۰)
--------------------------	---

« وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالِ أَعِودُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ » (سوره بقره آیه ۶۷) و (بخاطر بیاورید) هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما فرمان می دهد (برای یافتن قاتل) ماده گاوی را ذبح کنید، گفتند: آیا ما را به تمسخر می گیری؟ (موسی) گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم.

مولانا در بیان این قصه از زبان عاشق بخارای چند استدلال را مطرح می کند که ضرر و زیان جسمانی و مالی به نفع جان است و جان را از پلیدی و رنج مادی و دنیای می رهاوند .

تا بدانی که زیان جسم و مال	سود جان باشد ، رهاوند از وبال (۳۳۹۵ /۳)
----------------------------	---

مولانا گاو را در این داستان نماد نفس آدمی می گیرد که باید همچون آن گاو بنی اسرائیل کشته شود تا اسرار حق را دریابد ، همان گونه که باید آن گاو کشته می شد تا با دم آن به کشته زنند و زنده شود ، گاو نفس هم باید کشته شود تا جان به واسطه آن شفا یابد:

که ببندیم قومی وز ساز گاو	بر سرو پشتم بزن ، وین را مکاو
تا ز زخم لخت یابم من حیات	چون قتل از گاو موسی ، ای ثقات
تا ز زخم لخت گاوی خوش شوم	همچو کشته و گاو موسی گش شوم (۱۴۳۸ - ۱۴۳۷)
زنده شد کشته ز زخم دم گاو	همچو مس از کیمیا شد زر ساو
کشته بر جست و بگفت اسرار را	وا نمود آن زمره خون خوار را
گفت روشن کین جماعت کشته اند	کین زمان در خصمیم آشفته اند
چونک کشته گردد این جسم گران	زنده گردد هستی اسرار دان
جان او ببند بهشت و نار را	باز داند جمله اسرار را
وا نماید خونیان دیو را	وا نماید دام خدعه و ریو را
گاو کشتن هست از شرط طریق	تا شود از زخم دمش جان مفیق
گاو نفس خویش را زوتر بکش	تا شود روح خفی زنده و بهش (۱۴۴۰ - ۱۴۵۰)

« لن ترانی »

« وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ » (سوره اعراف آیه ۱۴۳) و چون موسی به میقات و وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، (موسی) گفت: پروردگارا! خودت را به من نشان ده تا به تو بنگرم! (خداوند) فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، اگر در جای خود برقرار ماند، پس به زودی مرا خواهی دید. پس چون پروردگار موسی بر کوه تجلی و جلوه نمود (و پرتوی از عظمت خود را بر کوه افکند)، کوه را متلاشی کرد و موسی مدهوش بر زمین افتاد! پس چون به هوش آمد گفت: (خداوند!!) تو منزهی (که دیده شوی)، من به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمن هستم.

مولانا در جاهای متفاوتی از واقعه میقات استفاده می کند. در ضمن قصه باد در عصر هود (ع) متلاشی شدن کوه را به نور موسی نسبت می دهد

کوه طور از نور موسی شد به رقص صوفی کامل شد و رست او ز نقص (۱/ ۸۶۷)

مقصود از «نور موسی» انوار الهی است که به واسطه موسی بر کوه تافت و یا از آن جهت که در این آیه گفته شده است: « فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ » و رب و خداوندگار هر سالک و یا هر موجودی، اسمی است از اسماء خداوند که آن سالک یا موجود تحت تربیت و یا مظهر آن اسم است و چون کوه طور از تابش انوار خدا بر خود شکافت مولانا این حالت را تشبیه کرده است به حالت وجدی که بر صوفیه عارض می شود و در آن حالت، استغراقی بدیشان دست می دهد. (فروزانفر، ج ۱، ۱۳۷۰: ۳۲۸)

این آیه ناظر به درخواست موسی (ع) است که از خداوند خواست تا خود را با او نشان دهد. بحث رویت از مباحث جنجالی علم کلام است. مفسران از پاسخ خداوند به موسی این نتیجه را گرفته اند که خداوند نه در دنیا و نه در آخرت قابل دیدن نیست. (طباطبای ج ۲: ۲۳۲، ۸، ۱۳۷۰) مفسران در معنای رویت گفته اند در این آیه به معنای "علم" است. (طوسی ج ۵: ۵۳۳، ۴، ۱۹۸۳) اشاعره با استدلال به این آیه معتقدند خداوند در قیامت رویت می شود. اما مولانا جهان را تجلی گاه خداوند می داند، راه شهود را هماهنگ شدن با او و می گوید تنها عاشقان تجلیات الهی را می بینند:

شش جهت عالم همه اکرام اوست هر طرف که بنگری اعلام اوست (۶/ ۳۱۰۸)

راه شهود هماهنگی با خداوند است:

که بیا من باش یا همخوی من تا ببینی در تجلی روی من
ورندیدی چون چنین شیدا شوی؟ خاک بودی طالب احیا شدی (۶/ ۵۷۹-۵۸۰)

عاشقان تجلیات الهی را می بینند:

بهر دیده روشن یزدان فرد شش جهت را مظهر آیات کرد (۶/ ۳۶۴۰)
بهر این فرمود با آن اسبه او حَيْثُ وَلِيتُمْ فَتُمْ وَجْهَهُ (۶/ ۳۶۴۲)

مولانا در داستان سه مسافر مسلمان در دفتر ششم به تفسیر آیه ۱۴۳ اعراف می پردازد. پس از این داستان مولانا می گوید که همه رو به سوی حق دارند.

گفت: در ره موسی ام آمد به پیش گریه بیند دنبه اندر خواب خویش
در پی موسی شدم تا کوه طور هر سه مان گشتیم ناپیدا ز نور
هر سه سایه محو شد زان آفتاب بعد از آن زان نور شد یک فتح باب
نور دیگر از دل آن نور رست پس ترقی جست آن ثانیست چست
هم من و هم موسی و هم کوه طور هر سه گم گشتیم زان اشراق نور
بعد از آن دیدم که سه شاخ شد چونک نور حق درو نفاخ شد

وصف هیبت چون تجلی زد برو می شکست از هم همی شد سو به سو (۶/ ۲۴۳۵-۲۴۵۳)

« لَا تَدْرِكُهُ الْبُصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْبُصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ » (سوره انعام آیه ۱۰۳) چشمها او را در نمی یابد، ولی او چشمها را در می یابد و او نامرئی و دقیق و باریک بین و آگاه است.

مولانا با ظرافت خاصی یکی از مباحث مهم متکلمان و فیلسوفان را با اشاره به این دو آیه -آیه ۱۴۳ اعراف و آیه ۱۰۳ سوره انعام- حل کرده است. نفی رویت به چشم

لا جرم ابصارها ما لا تدرکه و هو یدرک، بین تو از موسی و که (۱/ ۱۱۴۳)

کوه طور

در سوره طه از آیه ۸ تا ۹۸ مربوط به قصه حضرت موسی (ع) بوده و تقریباً تمام آیات این سوره گفت و گوی خدا و موسی است. موسی (ع) در سینا مأموریت یافت که مدتی دور از قوم خود در محلی به مناجات بپردازد. چون بازگشت موسی (ع) به طول انجامید سامری مقداری زیور آلات ذوب نمود به صورت گوساله‌ای در آورد و آن صدای گاو داشت «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ» (طه/ ۸۸) سامری مردم را به عبادت گوساله خواندند: «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» این معبود شما و معبود موسی است. هارون که جانشین موسی بود با این امر به مخالفت برخاست.

خداوند در طور به موسی از ماجرای سامری خبر داد، موسی به عجله و اندوهناک و خشمگین به میان بنی اسرائیل باز گشت و آنها را ملامت کرد و گفت: «يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدْاً حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي» مردم تقصیر را برگردن سامری انداخته و گفتند او این کار را کرد. موسی آنگاه به برادرش هارون پرخاش کرد. هارون گفت: پسر مادرم سر و ریش مرا مگیر مردم قصد جان من را داشتند، ترسیدم بگوئی میان بنی اسرائیل نفاق افکندی و فرمانم را مراعات نکردی. موسی (ع) آنگاه بسراغ سامری آمد. سامری گفت: آنچه این مردم ندانستند من دانستم مقداری از دین تو را اخذ کرده سپس رها کردم و نفس من این چنین وادارم کرد. مولانا در دفتر دوم - گفتن موسی علیه السلام گوساله پرست را که آن خیال اندیشی و حزم تو کجاست- ماجرای گفتگوی موسی با سامری را بدین گونه آورده است.

گفت موسی با یکی مست خیال	کای بد اندیش از شقاوت وز ضلال
صد گمانت بود در پیغمبریم	با چنین برهان و این خلق کریم
صد هزاران معجزه دیدی ز من	صد خیالت می‌فزود و شک و ظن
از خیال و وسوسه تنگ آمدی	طعن بر پیغمبری ام می‌زدی
گرد از دریا بر آوردم عیان	تا رheidیت از شر فرعونیان
ز آسمان چل سال کاسه و خوان رسید	وز دعایم جویی از سنگی دوید
این و صد چندین و چندین گرم و سرد	از تو ای سرد آن توهم کم نکرد
بانگ زد گوساله‌ای از جادویی	سجده کردی که خدای من تویی
آن توهمات را سیلاب برد	زیرکی باردت را خواب برد
سامری خود که باشد ای سگان	که خدایی بر تراشد در جهان
چون در این تزویر او یکدل شدی؟	وز همه اشکالها عاقل شدی؟
گاو می‌شاید خدایی را به لاف	در رسولی چون منی صد اختلاف
پیش گاوی سجده کردی از خری	گشت عقلت صید سحر سامری
گاو زرین بانگ کرد آخر چه گفت	کاحمقان را این همه رغبت شگفت
ز آن عجبتر دیده‌اید از من بسی	لیک حق را کی پذیرد هر خسی
باطلان را چه رباید باطلی	عاطلان را چه خوش آید عاطلی (۲۰۵۵/۲-۲۰۳۶)

مولانا با گفتگوی استدلالی و رد گوساله پرستی با وجود این همه معجزات الهی می‌پردازد تا سامری را متنبه کند. «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (سوره بقره آیه ۵۴) و (بخاطر بیاورید) زمانی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! شما با (به پرستش) گرفتن گوساله، به خود ستم کردید. پس به سوی خالق خود توبه کرده و باز گردید و یکدیگر را به قتل برسانید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است، پس خداوند توبه‌ی شما را پذیرفت، زیرا او توبه‌پذیر مهربان است.

مخاطب این آیه عام نیست بلکه به گوساله پرستان بنی اسرائیل مربوط است. اما مولانا از معنای ظاهری آیه می‌گذرد و ماجرای بنی اسرائیل و خطاب خاص آیه را رها می‌کند و به طور ویژه به نفس آدمی می‌پردازد.

نفس، زین سان ز آن شد کشتنی «أَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» گفت آن سنی (۳۷۴/۲)

مولانا کشتن خود را به کشتن نفس، تاویل می‌کند. می‌گوید نفس لذت جو است و با دست یافتن به چیزی باز دیگری را می‌طلبد.

گفتگوی موسی با خضر (عبد صالح):

قصه موسی و خضر از جمله قصه‌های غریب و پیچیده‌ترین نمونه‌ی روایت داستانی در قرآن است. که آیاتی از سوره کهف - ۶۰ تا ۸۲- را در بر می‌گیرد. داستان و گفتگوهای حضرت موسی و خضر در مثنوی به صورت کامل به لحاظ شرح قصه منطبق با قرآن نیست و هر قسمت از آن در شش دفتر مثنوی پراکنده شده است و از هر قسمت آن برای مقصود و هدفی استفاده شده.

مولانا بنا بر اصل تداعی آزاد، از این داستان برای تفسیر و تاویل دیدگاه خویش و برای اقتضائات خاصی بهره برده است، چنانکه دکتر پورنامداریان از این شگرد مولانا در قصه پردازی این گونه یاد می‌کند: «آنچه در مثنوی چشم‌گیر است نقل بعضی از داستانها با تمام جزئیات است و به تفصیل تمام مولوی در این موارد داستان را ذکر می‌کند و در هر قسمت از داستان به اقتضای مطلب اندیشه‌های خویش را مطرح می‌کند و براساس تداعی معانی حکایت‌های مناسب دیگر را می‌آورد که خود تأکیدی است بر اندیشه‌های مطرح شده و هم خود مقدمه‌ای برای طرح افکار دیگر است». (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۳۷)

نطق موسی بد بر اندازه و لیک	هم فزون آمد ز گفت یار نیک (۳۵۱۵/۲)
موسیا ، بسیار گویی ، دور شو	ور نه با من گنگ باش و کور شو (۳۵۱۷/۲)
آن جوابات سؤالات کلیم	کش خضر بنمود از رب علیم (۳۵۲۸/۲)

با کمی توجه از آنچه گفته شد می‌توان دریافت محور و پایه داستانپردازی مولانا گفتگوهای است که در قالب‌های خاص استدلالی، ارشادی و تبلیغی و... بیان شده است. چگونگی استفاده مولانا از این ابزار ارتباطی و قالب‌های گفتگو در مثنوی و بویژه در داستانپردازی و شیوه انتقال معنا و مفهوم شالوده ساختمان حکایتها در مثنوی را ایجاد می‌کند. اندیشه اندیشمندی همانند مولانا گاهی قالبها را بهم می‌زند ولی با این وجود می‌توان نمود یک تفکر منسجم را در حکایتها و داستانها مشاهده کرد. بیان مصداقها و نمونه‌های قرآنی تا اندازه زیادی این الگوی ساختاری داستانپردازی مولانا را روشنتر کرده است.

نتیجه :

گفتگوها در قصه حضرت موسی (ع) در حکم یک وسیله برای ارائه و بیان اهداف نهفته کلام وحی است. روایت قصه در قرآن در راستای هدف سوره قرار دارد. توجه مولانا نیز فقط به داستان پردازی معطوف نشده است او از بیان گفتگو در قصه ها هدف خاصی را مد نظر داشته است مولانا با استفاده از حدیث نفس ذهن خواننده را از صورت گفتگو به باطن آن فرا می خواند. و با گفتار دو طرفه شرح کاملی را از جریان قصه می دهد. مولانا در مثنوی به شیوه های متفاوت با قرآن برخورد کرده است. آیات گاهی به صورت لفظی و گاهی معنوی استفاده شده اند . گاه آیات به عنوان استدلال ، ارشاد و تبلیغ و اثبات آمده و گاه از باب تکریم ، استشهاد و تفسیر آیات و هنگامی دیگر به تاویل آنها در غالب گفتگو می پردازد و در گفتگوهای استدلالی نظرات کلامی و اعتقادی خود را که گاه با معنای ظاهری آیات مطابقت ندارد بیان می کند. گفتگوها در مثنوی ناشی از تجارب و دقت نظر مولانا در احوال و عادات مردم و شناخت احوال روحی آنان در موقعیت های گوناگون است.

منابع :

- قرآن کریم، فولادوند محمد مهدی (۱۴۱۵) دار القرآن الکریم، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی
- الاوسی، علی / میر جلیلی، سیدحسین ، (۱۳۸۱) **روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان**، تهران: بین الملل استعلامی، محمد (۱۳۷۹) **شرح مثنوی معنوی**، ۶ ج ، تهران: سخن،
- توکلی، حمید رضا، (۱۳۸۹) **از اشارات های دریا بوطیقای روایت در مثنوی**، تهران: نشر مروارید،
- پورنامداریان ، تقی (۱۳۸۰)، **در سایه آفتاب**، تهران: سخن،
- ، -- (۱۳۶۹) **داستان پیامبران در کلیات شمس تهران**: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- خزائی، محمد (۱۳۷۸) **اعلام قرآن**، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر،
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) **لغت نامه**، ۱۴ جلدی، تهران: دانشگاه تهران،
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸) **سر نی**، چاپ سوم، تهران، سخن
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۷) **بحر در کوزه**، چاپ دوم، تهران، سخن
- زمانی، کریم (۱۳۷۸)، **شرح جامع مثنوی معنوی**، تهران: اطلاعات
- زمانی، کریم (۱۳۸۲)، **میناگر عشق، شرح موضوعی مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی**، تهران: نی
- سیف، عبدالرضا (۱۳۸۷)، **داستانهای پیامبران در مثنوی**، تهران، سخن
- شجاعی، اسحاق (۱۳۹۰) **تاثیر قرآن در محتوا و ساختار مثنوی معنوی**، قم، بوستان
- شعبانی، معصومه (۱۳۸۴)، **دلیل آفتاب**، تحلیل شخصیت ها در مثنوی معنوی، تهران: ثالث،
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۱) **فرهنگ تلمیحات**، چاپ سوم، تهران: فردوسی،
- طباطبایی، محمد (۱۳۷۰) **تفسیر المیزان**، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، تهران: فرهنگی رجا و امیرکبیر
- طوسی، ابوجعفر (۱۹۸۳ م) **التبیان**، مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الثانية،
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (۱۳۵۶) **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، ترجمه تفسیر طبری، تهران: توس
- فضل الله، محمد حسین (۱۳۸۹) **ترجمه میردامادی، حسین، گفت و گو و تفاهم در قرآن کریم** تهران، هرمس،
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۰) **شرح مثنوی شریف**، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- قرشی، علی (۱۳۷۱) **قاموس قرآن**، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الإسلامیة،
- کریمی نیا، محمد مهدی (۱۳۸۳)، **گفت گو در قرآن کریم**، مجله رواق اندیشه، شماره ۲۹، صص ۹۶ تا ۱۰۵
- یاحقی، م (۱۳۷۵) **فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی**، چاپ دوم، تهران: سروش،
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۴) **عناصر داستان**، تهران: سخن